بسمه تعالی

موضوع: لزوم فحص از مخصص / عام و خاص

فهرست مطالب:

[کلام محقق خویی رحمه الله: مناقشه در جواب محقق نایینی رحمه الله 2](#_Toc120434892)

[بررسی کلام محقق خویی رحمه الله 3](#_Toc120434893)

[کلام محقق عراقی رحمه الله 4](#_Toc120434894)

[بررسی کلام محقق عراقی رحمه الله 5](#_Toc120434895)

# خلاصه جلسه گذشته

بحث در بررسی وجوه دال بر لزوم فحص از مخصص منفصل بود، وجه دوم از این وجوه عبارت بود از این که: مستنبط علم اجمالی به وجود مخصصات در کتاب و سنت دارد و این علم اجمالی منجز هست و قبل از فحص و انحلال علم اجمالی نمی توان به عام تمسک کرد.[[1]](#footnote-1)

و اشکال شده که این وجه اخص از مدعا است، چون قدر متیقن این علم اجمالی مثلا وجود هزار مخصص منفصل می باشد که بعد از تحصیل هزار مخصص، این علم اجمالی منحل می شود و لازمه ی این دلیل این است که تمسک به خطابات عام دیگر بدون فحص جایز باشد در حالی که مشهور قائل هستند به این که تا یأس از وجود مخصص منفصل پیدا نشود فحص لازم است و صرف زوال علم اجمالی برای عمل به عام کافی نیست.

به این اشکال دو جواب داده شد که جواب اول را محقق نایینی رحمه الله بیان کردند، که ایشان فرمودند: چون این علم اجمالی دارای علامت است که عبارت است از: علم اجمالی به وجود مخصصات در کتب رواییه معتبره، صرف پیدا کردن مقدار متیقن علم اجمالی را منحل نمی کند، مثل این است که ما علم اجمالی داریم به این که بدهکاریم به کسانی که در دفتر اسم آن ها ثبت است و اگر علم پیدا کنیم به این که به زید و عمرو و بکر بدهکار هستیم علم اجمالی منحل نمی شود ولو مقدار متیقن علم اجمالی بیش ازسه نفر نباشد.[[2]](#footnote-2)

## کلام محقق خویی رحمه الله: مناقشه در جواب محقق نایینی رحمه الله

مرحوم خویی رحمه الله در رد کلام محقق نایینی رحمه الله فرمودند: اولا: ذو العلامة اگر مردد بین اقل و اکثر باشد، بعد از تحصیل مقدار متیقن علم اجمالی منحل می شود، مثل علم اجمالی به بدهکار بودن به افرادی که نامشان در دفتر ثبت شده است که مردد هستند بین سه نفر و بیش از آن، در این صورت بعد از علم به این که زید و بکر و عمرو نامشان در دفتر ثبت است علم اجمالی حقیقتا منحل می شود. ثانیا: لازمه ی عدم انحلال علم اجمالی در این موارد این است که در صورت عدم امکان دسترسی به دفتر بخاطر وجود علم اجمالی باید احتیاط کرد در حالی که این قابل التزام نیست و نهایتا بخاطر دلیل عقلایی فحص از دفتری که گم شده است لازم باشد اما علم اجمالی منحل می شود و وجهی برای تنجز علم اجمالی وجود ندارد.

و اگر ذو العلامة معلوم الانطباق بر این فرد معلوم تفصیلی نباشد مثل اینکه علم اجمالی به این که اناء زید موجود بین این دو اناء نجس است پیداکنیم و بعد علم تفصیلی پیدا کنیم به نجاست اناء الف ولی نمی دانیم این اناء همان اناء زید است یا اناء زید نیست،پس دو علم وجود دارد یکی علم تفصیلی به نجاست اناء الف و دیگری علم اجمالی به نجاست اناء زید، در این موارد علم اجمالی حقیقتا منحل نمی شود.

ایشان در محاضرات فرمودند: این علم اجمالی حکما منحل می شود چون بعد از علم تفصیلی به نجاست اناء الف، اصالة الطهارة در اناء ب بلامعارض جاری می شود چون ولو علم اجمالی باقی است ولی آن فقط مقتضی تنجیز است و وقتی اصل، در یک طرف معارض نداشته باشد، جاری می شود و مانع از منجزیت علم اجمالی نسبت به این طرف می شود.[[3]](#footnote-3)

# بررسی کلام محقق خویی رحمه الله

اصل مناقشه ایشان در کلام محقق نایینی رحمه الله صحیح است ولی این که فرمودند:« در صورت عدم انطباق عنوان معلوم بالاجمال بر فرد معلوم بالتفصیل، اصل طهارت در اناء آخر بلامعارض جاری می شود» صحیح نیست. چون زمان علم تفصیلی گاهی متاخر از علم اجمالی است در این صورت معلوم تفصیلی دو صورت دارد:

1. زمان آن متحد با معلوم بالاجمال است. مثل این که ساعت هشت علم اجمالی پیدا شد به این که اناء زید مردد بین این دو ظرف نجس است و ساعت نه علم تفصیلی پیدا شد به این که اناء الف از ساعت هشت نجس بود که زمان معلوم متحد است ولی زمان علم مختلف است.
2. زمان آن مختلف با زمان معلوم بالاجمال است. مثل این که در مثال مذکور ساعت نه علم تفصیلی پیدا شود به نجاست اناء الف در همان ساعت نه. در این صورت قطعا علم اجمالی منحل نمی شود و ایشان نیز در صورت اول که زمان معلوم متحد است، قائل به انحلال حکمی علم اجمالی هستند.

ولی در همان وجه اول نیز قاعده ی طهارت در اناء ب معارض دارد و آن جریان قاعده ی طهارت در ظرف الف از ساعت هشت تا نه می باشد چون این قاعده در آن زمان مقتضی داشت یعنی «کل شیء نظیف» در اناء الف از ساعت هشت تا نه موضوع دارد و در اناء ب از ساعت هشت تا ابد موضوع دارد و این ها با هم تعارض می کنند.

و گاهی زمان علم تفصیلی به نجاست ظرف الف متحد با علم اجمالی است، مثل این که در ساعت هشت علم اجمالی پیدا شود به نجاست یکی از دو اناء و در همین ساعت نیز علم تفصیلی پیدا شود به نجاست اناء الف، در این صورت ظرف الف اصلا موضوع و مقتضی برای اصل طهارت ندارد لذا اصل در طرف دیگر بلامعارض جاری می شود. ولی این اختصاص به مسلک اقتضاء ندارد بلکه بنابر مسلک علیت علم اجمالی نیز در این صورت قاعده ی طهارت در ظرف ب بلامعارض جاری می شود چون شرط منجزیت علم اجمالی حتی نزد قائلین به علیت آن این است که یک طرف آن از ابتدا منجز تفصیلی نداشته باشد، چون فردی که منجز تفصیلی دارد نیاز به منجز اجمالی ندارد.

## پاسخ محقق عراقی رحمه الله به اخص از مدعا بودن وجه دوم

محقق عراقی رحمه الله در جواب از اشکال دوم به این وجه فرمودند: فرد معلوم بالتفصیل گاهی منطبق بر همان عنوان معلوم بالاجمال می شود، مثل این که علم اجمالی داشته باشید به این که اناء زید نجس است و بعد علم تفصیلی پیدا شود به این که اناء الف اناء زید است، در این صورت علم به انطباق معلوم بالاجمال بر این فرد معین پیدا می شود(و حتی در این صورت تعبیر به انحلال حقیقی مسامحه است).

ولی اگر علم اجمالی اصلا بلاعنوان است، مثل این که علم اجمالی دارید به نجاست یکی از دو اناء که هیچ عنوانی ندارد: در این صورت نیز اگر علم تفصیلی مقارن با علم اجمالی باشد، علم اجمالی منحل می شود چون شرط منجزیت علم اجمالی این است که از ابتدای حدوث آن یک طرف آن منجزیت تفصیلی نداشته باشد.

 ولی اگر علم تفصیلی متاخر باشد مثل این که ساعت هشت علم اجمالی پیدا شود به نجاست یکی از این دو ظرف و ساعت نه علم تفصیلی پیدا شود به نجاست ظرف الف در همان ساعت هشت، در این صورت علم اجمالی حکما نیز منحل نمی شود بلکه هنوز نیز دو علم وجود دارد یکی علم به نجاست جامع «احدهما نجس» و دیگری علم تفصیلی به«نجاسة هذا الفرد المعین»، چون در زمان حدوث این علم اجمالی منجز تفصیلی در هیچ کدام از دو طرف نبود لذا باید از اناء ب نیز اجتناب کرد.

شاهد آن این است که در فرض زوال سبب علم تفصیلی نیز علم اجمالی باقی است، چون برای هر کدام سببی غیر از سبب دیگری است، و زوال یکی موجب زوال دیگری نمی شود.

ایشان فرمودند: مانحن فیه نیز از همین قبیل است چون ما علم اجمالی به وجود مخصص منفصل در کتب معتبره داریم که آن دارای علامت نیست،و بعد از فحص علم تفصیلی به مخصصات منفصل پیدا می شود و این سبب انحلال علم اجمالی نمی شود بلکه آن همچنان باقی است و لذا اگر علم تفصیلی زائل شود علم اجمالی نیز همچنان باقی است چون سبب آن دو با هم مختلف است، و از بین رفتن سبب علم تفصیلی موجب از بین رفتن سبب علم اجمالی نمی شود، و لذا اصالة العموم در عمومات ساقط می شود.

بخلاف صورتی که علم اجمالی به مخصص منفصل دارای عنوان باشد مثل علم اجمالی به وجود صد مخصص در روایات زراره در این صورت با پیدا کردن صد مخصص منفصل در احادیث زراره علم اجمالی حقیقتا منحل می شود چون علم تفصیلی منطبق بر معلوم بالاجمال می شود بلکه در این جا تعبیر به انحلال نیز مسامحه است.[[4]](#footnote-4)

شهید صدر رحمه الله نیز کبرای مطلب ایشان را پذیرفتند.[[5]](#footnote-5)

## بررسی کلام محقق عراقی رحمه الله

این کلام تمام نیست چون:

اولا: علم اجمالی به معنای صرف علم به جامع نیست بلکه آن از نظر عقلاء به معنای علم همراه با قضیه ی منفصله مانعة الخلو یعنی علم به جامع مردد بین این دو فرد می باشد مثل علم به این که«اما هذا الاناء نجس او ذاک الاناء» نه صرف علم به جامع مثل علم به نجاست یکی از این دو اناء، که این علم به جامع سبب آن مشخص است و تا این سبب هست علم اجمالی نیز هست، و چون بعد از علم تفصیلی به نجاست ظرف الف دیگر قضیه ی منفصله مانعة الخلو تشکیل نمی شود، علم اجمالی منحل می شود. و منجز اجمالی بودن فرع بر علم اجمالی است و علم به جامع علم اجمالی نیست، مثل این که بخاطر خبر معصوم علیه السلام به«وجود انسان در دار» علم به وجود جامع انسان در خانه پیدا کنیم، و همچنین علم تفصیلی به وجود زید در خانه دارید به سبب دیگر، ولی شما می بیند فقط زید در خانه وجود دارد، این علم اجمالی نیست بلکه علم به جامع است و کسی نمی گوید شما علم اجمالی به وجود انسان در خانه دارید، بلکه دو سبب هست یکی سبب علم به جامع انسان در خانه و دیگری سبب علم به وجود زید در خانه و این دو در هم مندک شدند، و ما الان علم داریم به وجود زید در خانه و شک داریم و یا حتی علم داریم به عدم وجود غیر زید در خانه، با این که علم به جامع باقی است و لذا اگر سبب علم تفصیلی به وجود زید در خانه زائل شود، باز هم علم به جامع باقی است. حداقل از نظر عقلائی چنین است لذا بعد از علم تفصیلی به نجاست اناء الف، عقلاء می گویند: علم اجمالی به نجاست احدهما ندارید، بلکه علم به نجاست اناء الف و شک در نجاست اناء ب دارید.

ثانیا: بر فرض درمثال علم اجمالی به نجاست احد الانائین کلام ایشان صحیح باشد، که علم اجمالی به نجاست احد الانائین و علم تفصیلی به نجاست اناء زید وجود دارد و هر کدام سبب مستقل دارد یکی سبب علم به جامع و دیگری سبب علم به فرد و بر فرض این که گفته شود علم به جامع چون منحل نمی شود و باقی است، علم اجمالی است که در کنار آن علم تفصیلی نیز هست، و در بحث علم اجمالی نیز گفته شود اگر علم تفصیلی به نجاست اناء الف زمانا متاخر از علم اجمالی باشد علم اجمالی اول صلاحیت منجزیت دارد و موجب تعارض و تساقط اصل در دو طرف می شود چون اصالة الطهارة در اناء ب در کل این ساعات با اصالة الطهارة در اناء الف از ساعت هشت تا ساعت نه(قبل از زمان علم تفصیلی) تعارض و تساقط می کنند و لذا باید از اناء ب نیز اجتناب کرد، ولی این ربطی به بحث مخصص منفصل ندارد، چون در مخصص منفصل اصلا اصالة العموم قبل از فحص جاری نمی شود، بخلاف مثال علم اجمالی به نجاست احدالانائین که اصالة الطهارة در دو ظرف موضوع دارد و با هم تعارض می کنند ولی در دو خطاب عام که علم اجمالی به تخصیص احدهما وجود دارد و بعد علم تفصیلی به تخصیص خطاب عام الف پیدا می شود، اصالة العموم قبل از فحص موضوع ندارد تا با هم تعارض کنند یعنی مقتضی حجیت عموم قاصر است ( اگر شرط حجیت عام فحص از مخصص باشد ) و بعد از فحص و تحصیل علم تفصیلی به مخصص منفصل در عام الف، اصالة العموم در آن جاری نمی شود (قبل از فحص بخاطر عدم مقتضی جاری نمی شود و بعد از فحص بخاطر مخصص منفصل جاری نمی شود) و بر فرض که علم اجمالی نیز باقی باشد مشکل ایجاد نمی کند چون نسبت به عام ب اصالة العموم بعد از فحص موضوع دارد و معارض نیز ندارد.

بنابراین قیاس بحث اصول لفظیه با اصول عملیه قیاس مع الفارق است.

ثالثا: مانع حجیت عام طبق نظر بعضی از علماء واقع مخصص منفصل در معرض وصول است و وقتی آن مخصص نسبت به عام الف پیدا شد معلوم می شود که مقتضی اصالة العموم در آن عام نبوده است، ولی در عام ب اصل عدم مخصص نسبت به آن جاری می شود لذا موضوع اصالة العموم در آن هست و بلامعارض جاری می شود.

1. انیس المجتهدین فی علم الاصول، نراقی، محمد مهدی بن أبی ذر، ج2، ص66. [↑](#footnote-ref-1)
2. - اجود التقريرات، نایینی، محمد حسین، ج1، ص484؛ فوائد الاصول، نایینی، محمد حسین، ج2، 543-544. [↑](#footnote-ref-2)
3. محاضرات فی اصول الفقه(طبع موسسة احیاء آثار السید الخویی)، الخویی، ابوالقاسم، ج4، ص417. [↑](#footnote-ref-3)
4. - مقالات الاصول، عراقی، ضیاء الدین، ج1، ص456. [↑](#footnote-ref-4)
5. بحوث فی علم الاصول، صدر، محمد باقر، ج3، ص361. [↑](#footnote-ref-5)